

جامعه‌شناسی جامعه‌شناسی و حوزه عمومی

احمد محمدزکی

■ جامعه‌شناسی مردم‌مدار چیست و چه نسبتی میان این نوع از «جامعه‌شناسی» (Public sociology) و «حوزه عمومی» (Public Sphere) برقرار است؟ جامعه‌شناسی مردم‌مدار را بنا به تعریف بوروی (Burawoy) می‌توان علمی دانست که دغدغه‌اش «گروه‌های مردمی» وروزش آمیختن با آنان است. (بوروی، ۱۳۸۷:۱۶۸) وظیفه اصلی این زمینه از جامعه‌شناسی ایجاد گفت‌وگو بین جامعه‌شناسان و مردم است. (بوروی، ۱۳۸۷) جامعه‌شناسی مردم‌مدار یکی از انواع جامعه‌شناسی (حرفه‌ای، سیاست‌گذار، انتقادی، مردم‌مدار) تلقی می‌شود که با ظهور بحران در جامعه‌شناسی و فاصله‌گرفتن از «مسایل و مشکلات ملموس اجتماعی و تغییر جهت به سمت کلان‌گویی‌های مبهم یا تجربه‌گرایی انتزاعی (بوروی، ۱۳۸۷:۱۷۵)، در قرن ۱۹ با به عرصه وجود نهاده و درصدد است، امکان «گفت‌وگو» را فراهم کند و از خال این گفت‌وشنود، «آموزش متقابل» (میان جامعه‌شناسان و مردم) را به منصفه ظهور برساند. به عبارت دیگر جامعه‌شناسی مردم‌مدار در پی آن است که فضا- زمانی را پدید آورد که مشوق گفت‌وگو و بحث آزاد باشد و از کشیدن دیوارهای فکری میان گروه‌ها و گرایش‌های گوناگون فکری خودداری کند. ایجاد چنین فضا- زمانی گامی اساسی در راه شکل دادن به آن چیزی خواهد بود که فلسفه اجتماعی و جامعه‌شناسی «حوزه عمومی» می‌نامند.(میرسیاسی، ۱۳۸۸)

اگر حوزه عمومی را فضا – زمان «کنش ارتباطی- عقلانی»، «مفاهمه»، «استدلال» و «بازنگری در خود و برساخت‌هایمان» قلمداد کنیم، جامعه‌شناسی مردم‌مدار با دامن زدن به ظهور حوزه عمومی می‌تواند سبب‌ساز این امور شود. در این راستا «زبان ارتباطی» ساری و جاری در «کنش‌های ارتباطی- عقلانی» موجود در این حوزه به واسطه جامعه‌شناس مردم‌مدار به زبانی «هم‌فهم» بدل خواهد شد؛ زبانی که به واسطه نقش فعال جامعه‌شناس مردم‌مدار، ارتباط میان کنشگران و بازیگران موجود در حوزه عمومی را تسهیل کرده و با ایجاد این ارتباط، گفت‌وگو و کنش متقابل، «علم عرفی» را به «عرف علمی» بدل و به بازیگران عرضه خواهد کرد، به طوری که آن «ستانده» و این «برون‌داد» موجب فهم بهتر از «جهان زیست» را فراهم خواهد آورد.



به سخن دیگر، گویی در این حوزه، جامعه‌شناس مردم‌مدار زمینه «آشنایی‌زایی» (پوخته‌استعاری) را فراهم آورده و از این رهگذر، مسایل همگانی توسط کنشگران مورد مذاقه قرار خواهد گرفت و «بینش جامعه‌شناختی» جهت استقرار جهانی بهتر، درک عمیق مسایل و مشکلات، درک عمیق از خود به عنوان بازیگر اجتماعی و درک بهتر محیط پیرامون، به عنوان ابزاری مشترک در دسترس همگان قرار خواهد گرفت. این امر می‌تواند به پروسه «هایی‌بخشی» منجر شده و به عنوان یکی از «حال‌های مردم‌کزی» جامعه‌شناسی مردم‌مدار، «شی‌شدگی» حاصل از فرآیند مدرنیزاسیون را درهم شکند.

در این راستا، «جامعه‌شناس حوزه عمومی» (جامعه‌شناس مردم‌مدار)، چه در طرح مطالب و چه در بیان آنها، گفت‌وگو و دیالوگ با اقصار وسیع‌تری از مردم را مد نظر قرار خواهد داد. (میرسیاسی، ۱۳۸۸) در ادامه می‌توان از آنتونی گیدنز، سی رایت میلز، دیووا، گونار میردل، دیوید ریزمن، رابرت بلا، رابرت پارک، ریموند اورن، پیر بوردیو و آلن تورن (بوروی، ۱۳۸۷)، از یک سو به عنوان جامعه‌شناسانی که مخاطباتی عام‌تر از اهالی دانشگاه داشته‌اند و از سوی دیگر از روشنفکرانی همچون نوام چامسکی، ادوارد سعید و ریچارد رورتی (میرسیاسی، ۱۳۸۸) به عنوان نخبگانی که به زبای غیر تخصصی و هم‌فهم به طرح دیدگاه‌های تخصصی خود پرداخته‌اند، به عنوان جامعه‌شناس- نخبگان مردم‌مدار، سخن به میان آورد. در انتها نیز ذکر این نکته خالی از لطف نخواهد بود که «جامعه‌شناس مردم‌مدار» در حوزه عمومی، از ارزش خاصی دفاع نخواهد کرد و رواقع جامعه‌شناس مردم‌مدار «گفت‌وگو میان ارزش‌ها» را یا «بی‌طرفی ارزشی» دنبال خواهد کرد. جامعه‌شناسی مردم‌مدار را می‌توان نیاز روزگاری دانست که جامعه‌شناسی به معنای عام آن پیش از همه وقت از موضوع اصلی خود یعنی «مردم و جامعه» دور شده است.

منابع:

۱- **بوروی، مایکل** (۱۳۸۷)، **درباره جامعه‌شناسی مردم‌مدار**، ترجمه نازنین شاهرکنی، تهران: مجله **جامعه‌شناسی ایران**، شماره ۱

۲- **میر سیاسی، علی** (۱۳۸۸)، **اخلاق در حوزه عمومی، تاملاتی در باب ارزش‌ها و نهادهای دموکراتیک**، تهران: نشر ثالث

مجید مددی



شرایطی که امروز جهان تجربه می‌کند، یعنی عدم برابری در تقسیم قدرت سیاسی و اقتصادی که گفتمیم دموکراسی لیبرال نه‌تنها قادر به تغییر آن نبوده و نیست و حتی سیاست‌های امروزی‌اش آن را تشدید هم کرده است؛ در استراتژی امپریالیسم

هزاره سوم به خوبی نمایان است:

«هزاره سوم میلادی با حمله آمریکا به افغانستان و عراق و اشغال این دو کشور آغاز شد. دلیل این حملات اقدام تئوریستی یازدهم سپتامبر عنوان شد؛ اما درواقع این اقدام نه دلیل، بلکه بهانه‌ای پیش برای اجرای سیاست‌های قبلا تدوین‌شده آمریکا نبود و نشان داد که توحش آمریکایی برای اجرای سیاست‌هایش نیازمند بربریت طالبانی است.» (جهان پس از ۱۱ سپتامبر، نشر اگر)

اگر «توحش آمریکایی» چنانکه سارا فلائدرز می‌گوید: «برای اجرای سیاست‌هایش نیازمند بربریت طالبانی است» بد نیست به این «راه حل آمریکایی» در «ایجاد امنیت» در کشور اشغال‌شده عراق هم توجه کنیم که:

پل برمر سیاست جدیدی را اعلام کرد که به «غارت‌کنندگان» - یعنی مردم آمریکا و مستأصلی که برای پر کردن شکم اعضای خانواده خود در جستجوی چیزی قابل فروش هستند – شلیک خواهد شد!البته برهمه اقله‌ای ندارد به غارت‌کنندگان اصلی عراق شلیک کند؛ فیلیپ تی کارول، رییس پیشین شرکت نفت شل که اکنون رییس کمیته مشاوران نفت عراق است در فهرست برمر قرار ندارد؛ یا پتر کم فرسون کارمند ارشد وزارت خزانه‌داری آمریکا که از این رییس بانک مرکزی عراق شده است هم در فهرست نیست. نقش این دو جنایتکار وابسته به شرکت‌های [آمریکایی] غارت نفت و بانک مرکزی عراق است. (همان جا، ص ۱۶۲)

این سیاست نظام اقتصاد آزاد در کشورهای تحت اشغال نیست، با مردمی که «خودی» و از جانب‌شان احتمال خطر می‌رود، به «خودی‌ها» هم هست، با کودکان، نسلی که باید گردن جامعه را ندانوم بخیشد، آن هم در کشور پیشرفته‌ای چون انگلستان. مزاروش در اثرش به نام «سوسیالیسم یا بربریت» می‌نویسد:

... در انگلستان، طبق آخرین آمار، یک‌سوم کودکان آن زیر خط فقر زندگی می‌کنند و در ۲۰ سال گذشته شمار چنین کودکانی سه برابر شده است! ...

و در آمریکا که وضعیت به مراتب اسفبارتر است:

«طبق گزارش اخیر اداره بودجه کنگره آمریکا درآمد یک‌درصد جمعیت آمریکا ... در درآمد صدمیلیون نفر (حدود ۴۰درصد جمعیت برابر است» آین آمار مربوط به بیش از یک‌دهه پیش است!.. آیا این زنگ خطری نیست که به صدا درآمده، بحران کشنده‌ای که می‌رود جهان را به بام مرگ‌آور خود کشد؟»

مارکس در تحلیل نظام سرمایه‌داری، روند انحصاری شدن و شکل‌گیری سرمایه انحصاری و سلطه جهانی سرمایه را پیش‌بینی و قاطونمندی آن را نشان داد. اینک پس از گذشت قریب به ۱۵۰ سال، آثار و نتایج مخرب آن را در سرتاسر جهان می‌بینیم که به جای پیشرفت و توسعه‌اندازی صاحبان سرمایه، فلاکت، بیماری، فقر و نیستی را برای مردم جهان به ارمغان آورده است و برخلاف تصور لیبرال‌های وطنی که با «اعتماد و اطمینان» می‌گویند: «نظام اقتصاد آزاد یقیناً از بحران کنونی عبور خواهد کرد!» اندیشمندان با صلاحیت جهان که این «نظام» را خوب می‌شناسند و اطلاعاتشان روزآمد است؛ معتقدند که «مرور اعتماد و اطمینان از جامعه انسانی رخت برسته، به قول و قارها باپایند نیستیم و به گفته و ادعاها باور نداریم.» برای مثال، غرب می‌گوید و مدعی است برای کمک به مدرنیزاسیون کشورهای درحال پیشرفت، تکنولوژی به این کشورها می‌دهد. اما و این شنیدنی است: «صنایع کثیف و آلوده‌کننده‌اش را به این کشورها می‌برد!» مزاروش در اثرش درباره این خدعه، یعنی انتقال تکنولوژی به کشورهای جهان سوم، می‌گوید:

«انتقال صنایع کثیف و آلوده‌کننده به دیگر کشورها،

اندیشه



عکس gettyimages

بازار آزاد و چشم‌انداز آشفته جهان امروز

آزادی در گرو برابری

کارخانجات مسموم‌کننده «پوئین کراباید» در بوپال هندوستان با پیامدهای فاجعه‌بار آن موجب مرگ هزاران انسان، کوری و ناقلی شدن تعداد بی‌شمار دیگری از مردم شد.» (ایستون مزاروش، سوسیالیسم یا بربریت)

و این قدرت هراس‌انگیز انحصارات به قول هانری گیرو «مشکل فراینده خود را از محدودیت‌های سیاسی آزاد کرده

جای بسی شگفتی است که مدافعان نظام اقتصاد آزاد که جنبه‌های مغرب و ضدبشری آن را به پای «سیاست و سیاست‌مداران بی‌خرد» (دیدگاه مدافعان وطنی نئولیبرالیسم) می‌گذارند و نه خود نظام اقتصادی که زاینده این نکبت و پلیدی است؛ نه‌تنها انتقادات دشمنان و براندازان، بلکه دوستان «سرمایه‌داری با چهره انسانی» را به چیزی نمی‌گیرند، بر آن دیده فرو می‌بندند و همه انتقاده را به پای چپ‌های استالیانیست و دشمنان آزادی و دموکراسی می‌گذارند!هانری گیرو نویسنده کتاب «وحشت نئولیبرالیسم» بر این نکته تأکید می‌کند که ایدئولوژی نئولیبرال از یک سو برای خصوصی‌سازی حوزه‌های عمومی کلایی نشده (noncommodified) و توزیع رو به بالای ثروت فشار می‌آورد و از سوی دیگر از سیاست‌هایی حمایت می‌کند که به طور رو به تزایدی شکل فضای عمومی را برای تأمین امتیاز و سودبرگزیدگان انحصارات و (مدبران) خیلی ثروتمندمیلیتاریزه (نظامی) می‌کند. «نئولیبرالیسم صرفا نابرابری اقتصادی روابط قدرت ناعادلانه و شریرانه و نظام سیاسی فاسدی به وجود نمی‌آورد؛ بلکه محرومیت سفت و سخت از شهروندی و عدم مشارکت مدنی را نیز ترویج می‌کند.» چنانکه لیزا دوگان (Lisa Duggan) اشاره می‌کند: نئولیبرالیسم نمی‌تواند خود را از نژاد و روابط جنسیتی یا دیگر جنبه‌های پیکره سیاسی متنزع کند. گفتمان مشروع، روابط اجتماعی و ایدئولوژی با نژاد، جنس و جنسیت، مذهب، قومیت و ملیت اشباع شده است. از این نظر، نئولیبرالیسم به راحتی و بدون هیچ مشکلی خود را با رشته‌ها و شاخه‌های متفاوت نوحافظه‌کاری و بنیادگرایی مذهبی هم‌صف و هم‌پیمان کرده جنگ تمام‌عیاری بر ضد گروه‌ها و جنبش‌هایی که اقتدار او را در بدخوانی مفاهیم آزادی، امنیت و باروری به چالش می‌گیرند، چه درون کشور و چه برون از مرزهای خودی، سامان می‌دهد. (همان‌جا) اگر نئولیبرالیسم «نابرابری اقتصادی، روابط قدرت ناعادلانه و شریرانه و نظام سیاسی فاسدی به وجود می‌آورد» نمی‌تواند دم از آزادی و دموکراسی بزند و مدعی احترام به حقوق‌بشر باشد. زیرا «آزادی در گرو برابری است» و اگر جامعه‌ای فاقد روابط قدرت عادلانه باشد که امر این ویژگی‌های نظام سرمایه‌سالار نئولیبرالیستی است که در رأس آن تشکیلات و دستگاهی به نام دولت است که به نام «منافع مشترک» به اعمال فشار به منظور «واداشتن» و «بازداشتن» مباردت می‌وززد، نه تنها آزادی برای مردمی که در آن جامعه زندگی می‌کنند به ارمغان نمی‌آورد، بلکه «آزادی فردی را هم که پایه و اساس نظریه لیبرالی است و هومبولت سخت بر آن پای می‌فشارد، از آنان می‌گیرد.» (سه چهره دموکراسی- مقدمه مترجم) بنابراین در جامعه نابرابر که وجود دولت خود علت نابرابری است، آزادی در مفهوم لیبرالی‌اش نیز وجود ندارد. از این رو، پرسشی که در اینجا مطرح می‌شود این است که چگونه می‌توان زمینه مساعدی برای تحقق دموکراسی که در آن هم برابری وجود داشته باشد و هم آزادی، به وجود آورد. برخی از اندیشمندان و نظریه‌پردازان اجتماعی آن هنگام که متوجه نارسایی لیبرالیسم در تحقق دموکراسی در معنای دقیق آن شدند؛ طرح بدیلی را مطرح کردند و آن به قول پوبیو «زوج سوسیالیسم / دموکراسی» بود. زیرا به درستی در یافتند که سوسیالیسم با دموکراسی نه‌تنها هماهنگ‌تر و سازگار تر است، بلکه حتی مکمل یکدیگرند. نخست آنکه پیشرفت فرآیند دموکراتیک شدن ناگزیر به پیدایش جامعه سوسیالیستی یا دست‌کم، هموار کردن راه آن می‌انجامد، جامعه‌ای که بر پایه دگرگون‌سازی مالکیت خصوصی و اشتراکی کردن دست‌کم وسایل اصلی تولید بنا شود (بعد اقتصادی)؛ دوم آنکه تنها با برپایی سوسیالیسم می‌توان مشارکت مردم در زندگی سیاسی را تقویت کرد و گسترش داد (بعد سیاسی) و دموکراسی کامل را تحقق بخشید. (سه چهره دموکراسی)

چرا که تولید این دموکراسی کامل:

تقسیم‌برابز (یا مبتنی بر برابری بیشتر) نه فقط قدرت سیاسی بلکه قدرت اقتصادی است؛ امری که دموکراسی

لیبرال هرگز نتوانسته آن را تأمین کند. (همان جا)

در هفتده‌های گذشته بخش اول و دوم مقاله مجید مددی را در همین صفحه خواندید. اینک بخش پایانی این مقاله را می‌خوانید که به بررسی جنبش اشغال وال استریت و اظهارات مدافعان نظام سرمایه‌داری درباره آن می‌پرداخت.

فرهنگ عامه

درباره من و دیگری اخلاقیات توجیهی

نیما شجاعی

■ تجربیات انسان‌ها در مواجهه با یکدیگر نوعی از سوبژکتیوینه را برقرار می‌کند که لزوما در نسبت مستقیم با حقیقت قرار نمی‌گیرد. به‌طوری که در لحظاتی این حقیقت، در چالش با واقعیت پای خود را پس می‌کشد، اما حضور خود را همچون سایه‌ای سنگین بر واقعیت می‌گستراند. حال از دل این سوبژکتیوینه، اخلاقیاتی زاده می‌شود و از آنجا که این اخلاقیات در نسبت با واقعیت موجود قرار می‌گیرد، قادر به توجیه رفتار و اعمال انسان‌هاست (اخلاقیات توجیهی). به این ترتیب هر فردی خود را محق بر کردارش می‌یابد، بی‌آنکه لحظه‌ای را در شک و تردید نسبت به عمل انجام شده خود به سر برد. این وضعیت زمانی فلاکت‌بارتر می‌شود که فرد در آگاهی نسبت به کرده خود، آن را اجتناب‌ناپذیر قلمدادمی‌کند.

اگر مفهوم «فرصت‌طلبی» را جزو خصلت‌های منفی مدرن‌تیه در نظر بگیریم، می‌توان ادعا کرد آن‌گونه که از شواهد پیداست، این مساله در جامعه امروز ما رو به فروزی گذاشته است. ما در زندگی روزمره با انسان‌هایی برخورد می‌کنیم که «شال‌لاتینسم» را به‌طور ضمنی سرلوحه کار خود قرار داده‌اند و در سطح خوداگاه، با اقتدا به اخلاقیات توجیهی -با توجه به سوبژکتیوینه جاری- هر عمل خود را دالی از واقعیت بر می‌شمارند.

اگر بتوان از اخلاقیات نساب در برابر اخلاقیات توجیهی سخن به میان آورد، آنگاه به رسمیت شناختن «دیگری» در هر فضا و زمانی، عملی است که هر فرد اخلاقی (ethical) باید انجام دهد. «دیگری» در فرودستی‌اش نسبت به «من»، اخلاق، در هر لحظه می‌تواند «من» را مورد پرسش و مواخذه قرار دهد. در توضیح مطلب می‌توان گفت: «من» که از «امکانات تولید» بیشتری نسبت به «دیگری» بر خوردار است، اخلاق نمی‌تواند منافع و خواسته‌های اخلاقی خود را در نسبت با منافع و خواسته‌های اخلاقی «دیگری» -که «من» در یک سطح انتزاع برابر مجبور به انتخاب می‌شود- ترجیح دهد. از نسوی دیگر، باید تأکید کرد که «دیگری»، تا زمانی واجد جایگاه سوبژکتیو است که «قربانی» یا فردی بی‌خطر و ایمن باشد. این جایگاه تا زمانی که با امکانات تولید «من» در تقابل قرار نگیرد، حفظ خواهد شد و دقیقاً در لحظه گسست - تقابل «دیگری» و «خود» - از «دیگری» سوز‌زدایی می‌شود. بنابراین در این لحظه «دیگری» آنچنان



ساده و طبیعی جلوه داده می‌شود که دیگر نمی‌توان از خاص‌بودگی او صحبتی به میان آورد. نمونه بارز این وضعیت را می‌توان در نوع روابط قدرت در ریاست - مروتوسی، ماجر - مستاجری و حتی نوع نگاه نسبت به کشورهای توسعه‌نیافته دنبال کرد. آنچه به‌طور مداوم در این نوع روابط تکرار می‌شود، ترجیح دادن منافع «من» نسبت به «دیگری» و همچنین اخلاقی جلوه دادن این منش با وام گرفتن از اخلاقیات توجیهی است. «من» درنهایت با «دیگری» نه به‌عنوان یک سوزِ مستقل، بلکه در مقام یک «قربانی» احساس همدردی می‌کند. این فرد حتی در لحظاتی با ابراز ناراحتی یا عذاب‌وجدان به کردار خود برچسب اخلاقی می‌زند.

این مساله همان اخلاقیات توجیهی است که «من» امکان حیات را برای خود و نه برای «دیگری» در نظر می‌گیرد و درست در همین لحظه است که دست خود را نسبت به غیراخلاقی بودن کردارش رو می‌کند. اخلاقیات توجیهی بیانگر این وضعیت است؛ امتیزه ما است که فرد به مدد منطق فایده‌گرایانه و همچنین در جهت اهداف اخلاقی خود، «دیگری» را به رسمیت نمی‌شناسد و عمل اما مفهوم اخلاقیات ناب، هر چند و شاید در سطح ایده و انتزاع، این امکان را مهیا می‌کند که فرد، حداقل در مواجه با «دیگری» که فرد اخلاقی به بهمانند و به اعمال خود برچسب اخلاقی نجسباند و علاوه بر این، در پی جبران برآید. فرد اخلاقی باید به صورت پیوسته باورهای پیشین خود را به زیر سوال برد و «امر خاص» - دیگری - را با تمام پادیهایش به رسمیت بشناسد. این فرد به آنچه به شیوه طبیعی بازنامه‌ای شده لحظه‌به‌لحظه شک می‌کند و به رابطه یک‌سویه فرادست- فرودست به دیده تردید می‌نگرد. آنچه در این لحظه مهم و حیاتی است، عاملیت فرد اخلاقی در مقام سوزِ و چگونگی ایفای نقش او در روابط قدرت است. برای رسیدن به این مهم با وام گرفتن از فلسفه می‌توان از کژ نگرستن صحبت به میان آورد. کژ نگرستن نسبت به جهان پیرامون به این امر منتج می‌شود که فرد اخلاقی در هر فضا و زمانی نسبت به وضعیت انضمامی «دیگری» متعهد باقی بماند و از یک تماشاگر منفعل، بی‌طرف و گاهی غیراخلاقی به تماشاگری متعهد تبدیل شود. بنابراین، این فرد در آنچه طبیعی بازنامه‌ی می‌شود، شک کرده و تلاش می‌کند با رخنه در واقعیت، غیرطبیعی بودن آن را عریان کند.